



A contemplation on the three analogical infrastructures of "parable" types

Saeed Taheri¹

PhD student of Persian language and literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Ghodratollah Taheri²

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Received: 2022/8/28 | Accepted: 2022/10/7

Abstract

The discussion related to the phenomenon called "parables" is an old and extensive debate, and a review of classical sources shows that the ancients paid more attention and precision to the nature and construction of parables and provided more precise definitions. However, because in classical Islamic rhetoric, literary language is considered a particular and separate field from vernacular language and is separated from the vernacular language with terms such as "rhetoric", "eloquence", etc, the efforts of Islamic rhetoricians and also in the definition of a proverb, contemporary rhetoricians have been pushed in such a direction that the phenomenon of the proverb has been considered as something meta-rhetorical and their efforts to divide proverb have not led to a precise result. First, by reviewing the definitions of the past and contemporaries of the term parable, the article placed its types under the three expressive techniques of simile, metonymy, and metaphor, taking into account the simile structure, and identified the fourth category as wisdom, which does not have a simple structure. This result It has been reached that in terms of considering the allegorical infrastructure of all kinds of parables, something called a parable that has an infrastructure other than the infrastructure of simile, metonymy, and metaphor is only placed under the wisdom and does not include a parable. The reason for the emergence of the term proverb, which is considered to be something meta-rhetorical, is firstly due to the multi-conceptuality of the word "proverb," which conveys the meaning of other phrases and sentences, and then it is due to the focus of lexicographers on collecting other sentences, which always have two aspects. "Being different" and "the presence of implicit meaning" are essential and have been recorded. Investigations show that most of the entries in proverbs are phrases with the structure of metonymy, and the stories that have emerged around some of these entries, in most cases, are around the entries with the structure of metaphor.

Keywords: parable, allegorical structure, classification of parable, simile, metonymy, metaphor.

¹ Email: msaeed.taheri@gmail.com

² Email: GH_Taheri@sbu.ac.ir (Corresponding Author)





تأملی در زیرساخت‌های تشبیهی سه گانه انواع «مثل»

سعید طاهری^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

قدرت‌الله طاهری^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۰۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

چکیده

بحث مربوط به پدیده‌ای به نام «مثل»، بحثی قدیمی و گسترده است و مرور منابع بلاغی و فرهنگ‌های امثال نشان می‌دهد که بلاغت‌نویسان و نیز فرهنگ‌نویسان که به جمع و تدوین مثل‌ها اهتمام داشته‌اند، مباحث عدیده‌ای در خصوص ماهیت و ساخت مثل دارند، اما چون در بلاغت کلاسیک اسلامی، زبان ادبی حوزه‌ای خاص و مجزا از زبان عامیانه انگاشته شده و با اصطلاحاتی همچون «بلاغت»، «فصاحت» و... از زبان عامیانه تفکیک گردیده، تلاش بلاغت‌نویسان اسلامی و همچنین بلاغت‌نویسان معاصر در تعریف مثل، به سمت و سویی سوق یافته که پدیده مثل چیزی متعلق به حوزه زبان عام دانسته شده و وجود شروطی همچون «سائر بودن» و «معنای ضمنی» را در مثل دانستن یک عبارت لازم دانسته‌اند. نویسندگان این پژوهش ابتدا با مرور تعاریف گذشتگان و معاصرین از اصطلاح مثل، انواع آن را با در نظر گرفتن زیرساخت تشبیهی، به سه دسته مثل «تشبیهی»، «کنایی» و «استعاری» تقسیم کرده و دسته چهارمی هم با عنوان «حکمت»، تشخیص داده که زیرساخت تشبیهی ندارد و به این نتیجه رسیده که از لحاظ در نظر گرفتن زیرساخت تشبیهی انواع مثل‌ها، چیزی به نام مثل که زیرساختی غیر از زیرساخت تشبیه و کنایه و استعاره داشته باشد، فقط ذیل حکمت قرار دارد و شامل سه نوع سابق نمی‌شود. بررسی دو فرهنگ مجمع‌الامثال میدانی و امثال و حکم دهخدا نشان می‌دهد بخش اعظم مدخل‌های فرهنگ‌های امثال را عبارت‌هایی با زیرساخت تشبیه کنایه تشکیل می‌دهند و داستان‌هایی هم که حول برخی از این مدخل‌ها پدید آمده، در اکثر موارد حول مدخل‌هایی با زیرساخت تشبیه استعاره است.

واژه‌های کلیدی: مثل، زیرساخت تشبیهی، دسته‌بندی مثل، تشبیه، کنایه، استعاره.

¹ Email: msaeed.taehri@gmail.com

² Email: GH_Taehri@sbu.ac.ir

(نویسنده مسئول)



۱. مقدمه

زمانی که شاعر یا نویسنده، اثری ادبی خلق می‌کند همواره از صورت‌های زبانی بدیع بهره می‌جوید و ما کمتر اثر درخشانی در ادبیات می‌یابیم که خالی از این صورت‌های زبانی بدیع باشد؛ صورتی‌های زبانی‌ای که همیشه مختص زبان ادبی انگاشته می‌شوند و این ویژگی در نهایت منجر به این می‌شود که حوزه‌های کارکردی زبان‌های ادبی و خودکار از هم تفکیک گردند و بلاغت اسلامی نیز، از دیرباز، در این مسیر، مسافتی بسیار پیموده و توانسته با کلماتی همچون «فصاحت» و «بلاغت» مرزهای زبان خودکار و ادبی را پررنگ نماید و صنایع بلاغی را متعلق به آثاری بداند که به حوزه خیال‌انگیزی یا همان ادبیات تعلق دارند.

با این که باور به نقش پیام‌رسانی برای زبان ادبی و نقش عاطفی برای زبان عام تا حد زیادی منتفی است، اما این حکم جزم نیست و زبان ادبی و عام، هر دو، نقش پیام‌رسانی و عاطفی را، منتهی با تفاوت در میزان ایفا می‌کنند. از سوی دیگر، دایره اختراع و کاربرد مَثَل‌ها هم محدود به زبان ادبی یا عام نیست؛ چرا که جملات و عبارات پر مغزی که ما همواره بدان‌ها تمثّل می‌جویم در تمام سطوح زبان و تمام طبقات اجتماع جولان دارند و هنگامی که گوینده قصد رساندن مفهومی بسیار در لفظی اندک دارد، از مَثَل یاری می‌جوید.

آنچه در فرهنگ‌های امثال و کنایات با نام مَثَل جمع‌آوری و تدوین شده، مجموعه‌ای تفکیک‌ناشده از جملات تشبیهی و کنایی و استعاره‌ای و حکمت‌هاست (پروین گنابادی، ۱۳۵۶: ۱۷۴) که بیشتر به خاطر اختصاص به یک منطقه یا یک دوره تاریخی فراهم شده‌اند. علت اصلی این درهم آمیختگی، اهتمام فرهنگ‌نویسان در ضبط و حفظ همه این عبارات و جملات و نیز تبعیت از سنت‌های فرهنگ‌نگاری با در نظر داشتن مقاصد هم‌چون رعایت ترتیب الفبایی و فصل‌بندی مدخل‌ها بر اساس مفاهیم آن‌ها یا تعلقشان به منطقه و جغرافیای خاص است. مشخص است که این رویکرد منجر به هم‌انباشتگی جملات و عبارات گوناگونی با ساخت‌های متفاوت در یک فرهنگ همچون امثال و حکم دهخدا می‌شود و نمی‌توان با تکیه بر این مسأله هر آنچه را که به این فرهنگ وارد شده، جزو امثال دانست یا عبارت سائری را که به این فرهنگ وارد نشده غیر از مَثَل دانست. این امر موجب شده تا

نگارندگان در پی جستجوی زیرساختی تشبیهی برای تعریف انواع مَثَل باشند؛ چراکه همان‌طور که در ادامه بدان پرداخته شده، وجود یک تشبیه در بطن مَثَل از لوازم اصلی مَثَل دانسته شدن یک عبارت سائر است و هر آنچه را هم که فارغ از این زیرساخت تشبیهی است، نگارندگان ذیل «حکمت» قرار داده‌اند که تنها مفهوم پندآمیز دارد و از تشبیه خالی است.

۱-۱. بیان مسأله

پدیده‌ای به نام مَثَل از پدیده‌های قدیمی زبان ادبی است و از دیرباز، زمانی که انسان به فرق زبان ادبی با زبان عام پی برد، این پدیده وجود داشته و بر سر تعریف و تمایز آن در منابع یونانی و اسلامی مباحثی وجود دارد (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۵۶-۱۵۵؛ المیدانی، ۱۹۷۳: ۶). اما این پدیده، از سویی به خاطر جاری بودنش در حوزه زبان عام و از سویی، به خاطر وام‌گیری زبان ادبی از زبان عام با اصطلاحاتی همچون تمثیل و استعاره تمثیلیه دچار خلط و ابهام شده است و برخی از بلاغ‌نویسان از اصطلاحاتی همچون «تمثیل» و «استعاره تمثیلیه» تعاریفی ارائه کرده‌اند که اغلب امثال را نیز در برمی‌گیرد. برای مثال ابن‌رشیق تمثیل را تشبیهی دانسته که ادات در آن نباشد (ابن‌رشیق قیروانی، ۱۹۹۵: ۲۸۰) و عبدالعزیز عتیق نیز استعاره تمثیلیه را چیزی دانسته که مستعار در آن صورتی مرکب و منتزِع از چند چیز است (عتیق، ۱۹۸۵: ۱۹۲). مشخص است که این تعاریف برخی از مَثَل‌ها را که در حوزه زبان عام به کار می‌روند و با عنوان مَثَل شناخته می‌شوند نیز در بر می‌گیرد؛ برای مثال، مَثَل «مادر را دل می‌سوزد و دایه را دامن» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۸۲) اگر در بافت کلام ادبی مشبّه‌به تشبیهی قرار گیرد، تشبیه تمثیل خواهد بود و خود عبارت مَثَل مذکور نیز صورتی منتزِع از چند چیز مختلف است که همان استعاره مرکب یا تمثیلیه می‌شود. همین نزدیکی تعاریف موجب شده تا شمیسا معتقد به این نکته شود که «بهتر است استعاره تمثیلی را در مواردی به کار ببریم که استعاره مرکب جنبه ارسال‌المثل و ضرب‌المثل داشته باشد، یعنی مأخوذ از تشبیه تمثیلی باشد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۰۶). از سوی دیگر، چون بلاغت اسلامی در مسیری جریان یافته که خواه‌ناخواه زبان ادبی را از زبان عام با اصطلاحاتی نظیر «فصاحت» و «بلاغت» جدا

انگاشته، مَثَل را که غالباً متعلق به عموم مردم است، در حوزه بلاغت ادبی - جز در مواردی که به بحث تمثیل و استعاره تمثیلیه مربوط است - داخل ننموده و برای ورود و به کار رفتن این پدیده متعلق به زبان عامیانه که در حوزه زبان عام به کار می‌رود، از اصطلاح کلی «مَثَل» بهره برده است.

اما این مسأله به معنای غفلت گذشتگان از این پدیده نیست و چنانکه در پیشینه پژوهش بدان پرداخته شده، می‌توان تعاریف خوبی از آثار گذشتگان برای مَثَل یافت. اما چون اساس مقاله حاضر بر جستجوی زیرساخت تشبیهی در مدخل‌های فرهنگ‌های امثال نهاده شده و این اساس در نگاه گذشتگان به صورتی نهفته وجود دارد و بلاغت‌نویسان و فرهنگ‌نویسان در جستجوی مَثَل و تعریف و تحدید آن، با در نظر گرفتن آنچه در فرهنگ‌های امثال وارد ساخته‌اند، بیشتر به «شهرت» و «وجود معنای ثانویه» پرداخته‌اند، برای دسته‌بندی ساخت چیزی به نام مَثَل، وجود یک تشبیه، تشبیهی که از محدوده سه تشبیه موجود در «تشبیه ساده»، «کنایه» و «استعاره» خارج نیست، ملاک اصلی قرار داده‌اند. اما نگاه گذشتگان به مَثَل بیرون از این دایره است و همان‌طور که در ادامه به‌طور مفصل تشریح گردیده، با در نظر گرفتن شرط‌هایی همچون: وجود جنبه اندرزی در مَثَل و سائر بودن (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۵)، هر آنچه را که شامل این دو شرط بوده، جمع‌آوری و به فرهنگ‌های امثال اضافه کرده‌اند.

۱-۲. پیشینه پژوهش

با در نظر گرفتن آنچه از مَثَل و مباحثی که در ادامه بدان اشاره شده، در حوزه بلاغت اسلامی حول این پدیده صورت پذیرفته، اولین ابهام از مفهوم لغوی خود کلمه مَثَل سرچشمه گرفته است. مفهوم لغوی این اصطلاح در کاربرد آن توسعه‌ی ایجاد کرده و با فراهم آمدن اصطلاحاتی همچون: «ضرب‌المثل»، «ارسال‌المثل»، «ارسال‌المثلین» و «مَثَل سائر» حول مَثَل، به کاربرد و پیچیدگی آن افزوده شده است. کلمه «مَثَل» از ریشه «مَثُول» (المیدانی، ۱۹۷۳: ۵) گرفته شده و در لغت به معانی «دلیل» (دهخدا: ذیل مدخل)، «صفت، قصه» (نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۵: ۳۱۲۷) و در بلاغت نیز به معانی «مشابهت میان دو چیز در کلام»

(العسگری، ۱۹۸۸: ۱۱)، «قولی رایج که حالت شخصی به حالت شخصی دیگر تشبیه شود» (المیدانی، ۱۹۷۳: ۶) و یا به معنای «مثل و مانند» (زلهایم، ۱۳۸۱: ۱۱) آمده است.

بلاغت‌نویسان با در نظر گرفتن ریشه کلمه *مَثَل* که به معنای شبه و نظیر است، بر سر وجود یک تشبیه در *مَثَل* اتفاق نظر دارند. از نظر *مَبْرَد* *مَثَل* عبارت است از جمله رایجی که در آن حالت شخصی به حالت شخصی دیگر تشبیه می‌شود (المیدانی، ۱۹۷۳: ۶) و ابن سگیت نیز در تعریف *مَثَل*، آن را عبارت از چیزی می‌داند که با *مَشَبَه* خود در لفظ متفاوت و در معنی موافق باشد (همان: ۶). فارابی و مرزوقی نیز *مَثَل* را چیزی دانسته‌اند که برآمده از واقعه‌ای است و معنای تشبیه را در خود دارد (سیوطی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۴۸۶). از کسان دیگری هم که در ساخت *مَثَل* غور کرده‌اند، زمخشری است که در تفسیر کشاف *مَثَل* را عبارت از چیزی می‌داند که در اصل معنای «همانند و نظیر» داشته و سپس به مرور زمان به سخنی که با عنوان *ضرب‌المثل* در میان مردم رواج پیدا کرده، *مَثَل* شده است و هیچ سخنی را *مَثَل* ندانسته‌اند مگر آنکه در زبان مردم جاری و ساری شده و در آن از جهاتی غرابت وجود داشته باشد و سپس از تغییر محفوظ بماند (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱۹۱). وی سپس در توضیح کلمه «*الذی*» در آیه ۱۷ سوره بقره که باعث بر تشبیه حال عده‌ای از منافقان به حال کسی که آتشی افروخته، می‌گوید در این آیه حال منافقان است که به حال آن کس که آتشی برافروخته، تشبیه شده است (همان: ۱۹۱)، نه چیزی دیگر. آنچه در تعریف زمخشری به چشم می‌آید این است که وی *مَثَل* را چیزی معنا کرده که مضرب (کاربرد) آن به مورد (منشأ) آن تشبیه می‌شود. با این حساب، تعریف وی از *مَثَل* نزدیکی بسیاری با تعاریف فارابی و مرزوقی دارد؛ چرا که حین به کار رفتن *مَثَل* مورد نظر زمخشری ما با دو حال یا شأن سروکار داریم که به هم تشبیه شده‌اند و هیچ قرینه‌ای در خود عبارت *مَثَل* وجود ندارد که بتواند معنا و مفهوم *مَثَل* را برساند؛ بلکه تنها چیزی که ما را به مفهوم *مَثَل* راهنمایی می‌کند، معنای قراردادی خود *مَثَل* است که بین مردم نهادینه شده و شهرت یافته است. از فرهنگ‌نویسان معاصر هم، نظر امیل بدیع یعقوب در موسوعه امثال العرب به نظر زمخشری نزدیک است و وی *مَثَل* را عبارت از چیزی می‌داند که حتماً در آن تشبیه مضرب به مورد اتفاق بیفتد

(یعقوب، ۱۹۹۵: ۴۲)؛ یعنی کاربرد یک عبارت سائر همانند «همین آتش است و همین کاسه» به اتفاقی که منشأ به وجود آمدن این مَثَل شده تشبیه شود، منشأیی که احتمالاً دارای نتیجه‌ای برابر با مفهوم مَثَل «همین آتش است و همین کاسه» بوده است. به نظر عبدالمجید قطامش نیز اگر مَثَل مشهور عنصر تشبیه را در خود نداشته باشد، مَثَل نیست (قطامش، ۱۹۸۸: ۲۲) و باید ذیل حکمت یا مواردی از این دست جای گیرد.

جدای از این، در میان بلاغت‌نویسان، باور به استعاره و کنایه بودن مَثَل هم هست و همایی مَثَل را همان استعاره تمثیلیه می‌داند، به شرطی که به حد شیوع رسیده باشد (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۱)؛ اما این تعریف همایی با برداشتی منحصر در حوزه بلاغت برای متمایز ساختن مَثَل از غیر مَثَلی است که در سایر انواع استعاره به کار می‌رود و نمی‌توان همه امثال را با در نظر گرفتن تعریف مشخصی که از استعاره در بلاغت اسلامی هست، استعاره دانست. سیروس شمیسا هم اذعان می‌کند که بسیاری از مَثَل‌ها کنایه هستند (شمیسا، ۱۳۷۱: ۲۵۰) و حق با وی است و برخی از مَثَل‌ها کنایه هستند اما این کنایه بودن شامل تمام موارد نیست مگر اینکه کنایه را در مفهوم لغوی آن بگیریم که عبارت از وجود معنای ضمنی در چیزی است، نه مفهوم اصطلاحی آن که باید لفظ کنایه بخشی از مفهوم ضمنی آن باشد و رابطه‌ای مثل جزء و کُل میان این دو معنی وجود داشته باشد.

غیر از تعریف خود اصطلاح مَثَل، برخی از محققان معاصر در پی تحدید مرز مَثَل با کنایه بوده‌اند و برای این تمایز ملاک‌هایی همچون: ۱. کنایه می‌تواند مدخلی از لغتنامه باشد اما مَثَل نه ۲. کنایه اغلب شکل مصدری دارد که قابل جمله شدن است اما مَثَل‌ها جمله‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را به مصدر تبدیل کرد ۳. کنایه‌ها جنبه اندرزی ندارند اما امثال اغلب دارای پند و نصیحت هستند ۴. در مَثَل‌ها اغلب کلیدواژه‌ها معنی استعاری دارند اما در کنایه نه ۵. مَثَل‌ها مورد و مضرب دارند اما کنایه‌ها ندارند، مطرح می‌کنند (ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۲۴-۱۲۲).

این تفاوت‌ها همان‌طور که مشخص است، تفاوت‌هایی صوری هستند و در آن‌ها زیرساخت تشبیهی یک مَثَل که می‌تواند بین مورد و منشأ آن تشبیه ایجاد کند، نادیده گرفته

شده است. تبدیل شدن یک عبارت به مدخل لغت‌نامه جزو مسائلی است که تحت سلیقه فرهنگ‌نویس قرار دارد و نمی‌توان برای یک مثل صورتی مشخص مثل جمله یا عبارت تعیین کرد؛ چراکه اگر کنایه «موی دماغ کسی شدن» می‌تواند به صورت جمله «فلانی موی دماغ من شده است» درآید، اشکالی ندارد عبارت «از گیر دزد درمی‌آید و گیر رمال می‌افتد» به صورت «از گیر دزد در آمدن و گیر رمال افتادن» درآید و مدخل لغت‌نامه شود. مشخص است که اینجا نمی‌توان کاربرد شخص یا طبقه خاصی را مدنظر قرار داد و عبارتی سائر را با این حساب مثل یا کنایه به حساب آورد. در خصوص جنبه اندرزی داشتن مثل نیز باید گفت که مثل «ما را هم از این نمذ کلاهی است» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۸۴) جنبه اندرزی ندارد، اما کنایه «پاچه ورمالیده» که یک کنایه از صفت است، می‌تواند جنبه اندرزی داشته باشد. این در حالی است که معیار «وجود جنبه اندرزی» خود جزو معیارهای نامشخص و نامعین است و نمی‌توان بر اساس آن حکمی صادر کرد. هر شنونده‌ای بر اساس دانش زبانی و اجتماعی خود می‌تواند میزان متفاوتی از این جنبه اندرزی را درک کند. در خصوص تفاوت پنجم نیز باید گفت که هم کنایه و هم مثل مضرب (کاربرد) دارند؛ برای مثال مضرب کنایه «گنجشک‌روزی»، رزق و روزی اندک است و برای کسی به کار می‌رود که وسعی ندارد.

در کنار بلاغت‌نویسان که وجود تشبیه را برای مثل شمردن چیزی ضروری می‌دانند، غالب فرهنگ‌نویسان قدیم و جدید قبل از هر چیز، در ضبط تمام مدخل‌ها جنبه مشهور و سائر بودن آن اصطلاح یا عبارت یا جمله را مدنظر قرار می‌دهند و اقدام به ضبط آن می‌کنند. برای مثال در امثال و حکم دهخدا یا مجمع الامثال میدانی، مؤلفان چندان به تعریف دقیق و کارساز مثل نپرداخته‌اند. دهخدا خود درباره مدخل‌هایی که در فرهنگ خود جمع‌آوری نموده، گفته است که خود می‌داند تمام مدخل‌های کتابش جزو امثال نیستند «ولی از انتخاب عنوانی مطول نظیر امثال و حکم و مصطلحات و اخبار و احادیث خودداری و به‌عنوان ساده امثال و حکم اکتفا کردم» (معین، ۱۳۷۷: ۳۷۴). یا میدانی در کتاب حجیم خود بیشتر از نیم صفحه به توضیح مثل، آن هم به صورت ذکر چند نقل قول از مبرد و ابن سگیت و ابراهیم

نظام اختصاص نداده و به تعریف و تحدید دقیق مرزهای مَثَل یا حداقل آنچه در کتاب خود گرد آورده، نپرداخته است (المیدانی، ۱۹۷۳: ۵-۶).

آشکار است که این مسأله به خاطر عدم اطلاع فرهنگ‌نویسان نیست؛ چرا که زمخشری هم که در تفسیر کشاف به ارائه تعریف دقیقی از مَثَل پرداخته، در المستقصی فی امثال العرب که اختصاص به امثال دارد، به تعریف و تحدید مَثَل نپرداخته و تعریف مَثَل را حول ایجاز و انتقال معنای ثانویه قرار داده است و مدخل‌هایی هم که وی در فرهنگش جمع و تدوین نموده، بر همین اساس صورت گرفته است. البته در همه موارد چنین نیست و شاید بتوان یکی از راهگشاترین تعریف‌ها از «مَثَل» را در کتاب زهر الأکم فی الأمثال و الحکم یافت. یوسی (۱۹۸۱: ۱۹-۲۰) در اثر خود تعریف جامعی از مَثَل - تعریفی که بتواند تمام امثالی را که وی در کتاب خود ضبط نموده در برگیرد - ارائه داده و در باطن اصطلاح «مَثَل»، سه عنصر تشخیص داده است: ۱. شباهت که بیشتر حول مفهوم لغوی کلمه «مَثَل» قرار دارد؛ همانند: هذا مَثَلٌ ذَلِكِ أَيْ شَبَّهَهُ ۲. صفت؛ همانند: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» (محمد / آیه ۱۵) و ۳. کلامی سائر که کاربردش به منشأ آن تشبیه شده؛ همانند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» (عنکبوت / آیه ۴۳). هر سه ویژگی که یوسی برشمرده، چیزی جز تشبیه نیست؛ منتهی وی از سه وجه متفاوت نگریسته و همه مواردی را که بر اساس یکی از این سه جنبه تشبیهی به وجود آمده، در کتاب خود گرد آورده است. هرچند وی در تعریف «مَثَل» به موشکافی پرداخته، اما در نهایت باز راه دیگر فرهنگ‌نویسان را پی گرفته و در کتاب خود، آیات قرآنی را نیز که بین مردم سائر شده‌اند، وارد ساخته است.

دیگر، رودلف زلهایم که جزو مستشرقان پیشرو در تهیه و تنظیم امثال زبان عربی است، تحت اصطلاح «مَثَل»، چهار قسم ۱. مَثَل همانند: «عُشْبٌ وَلَا بَعِيرٌ» ۲. تعبیر مثلی همانند: «جَاءَ تَضِيبٌ لِيَتَّهَى عَلَى كَذَا» ۳. حکمت همانند: «السُّرُّ أَمَانَةٌ» و ۴. اصطلاح سنتی همانند: «رَمَاهُ بِأَقْحَافِ رَأْسِهِ» به معنای «خداوند او را با کاسه سرش بیفکند»، را تشخیص داده است (زلهایم، ۱۳۸۱: ۲۳-۱۶).

تعریفی که زلهایم ارائه کرده، تنها تعریف اصطلاح «مَثَل» نیست، بلکه توصیف تمام چیزی است که در کتاب‌های امثال و حکم جمع و تدوین شده است. تقسیم‌بندی وی بیشتر

بر اساس ساخت صوری امثال است و سعی در ارائه این تقسیم‌بندی بر فراگیری همه مواردی بوده که تحت عنوان مَثَل قرار دارند. فرهنگ‌نویسان معاصر فارسی هم راه زلهايم را رفته و تعریفی کلی، به‌صورتی که بتواند تمام موارد جمع‌آوری شده را پوشش دهد، ارائه داده‌اند (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۹؛ شهری، ۱۳۷۹: یازده الی چهارده).

غیر از این‌ها، وجود اصطلاحاتی همچون: «ضرب‌المثل»، «ارسال‌المثل»، «ارسال‌المثلین» و «مَثَل سائر» نیز به پیچیدگی این حوزه اندکی افزوده است. صاحب‌کشاف اصطلاحات‌الفنون در تعریف عبارت «ضرب‌المثل» می‌گوید: ضرب مَثَل عبارت است از ذکر چیزی تا ظاهر شود اثر آن در غیر آن چیز، و در ضرب مَثَل تا مشابهت در بین نباشد زدن مثل صورت نگیرد و برای آن ضرب مَثَل نامیده شده که شیئی محل زدن واقع گردیده؛ یعنی چیزی که در آغاز امر بیان شده در ثانی مورد ضرب مَثَل گردیده، سپس بر سبیل استعارت برای هر حالت یا افسانه‌ای یا صفتی جالب نظر که شگفتی در آن نیز باشد استعمال گردد (به نقل از دهخدا: ذیل مَثَل).

و در توضیح عبارت «ارسال‌المثل» نیز، رشید و طواط ذکر نموده که: این صفت چنان بود که شاعر در بیت مَثَل آرد (وطواط، ۱۳۶۲: ۵۵) و برخی نیز توسّعی در این کاربرد به وجود آورده و گفته‌اند: درج عین ضرب‌المثل یا صورت دگرگون شده آن در شعر و نثر است (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۸۵).

مشخص است که اصطلاحاتی همچون «ضرب‌المثل»، «ارسال‌المثل»، «ارسال‌المثلین» و «مَثَل سائر» از اصطلاحات علم بدیع‌اند و تنها به چگونگی کاربرد مَثَل در بافت کلام اشاره دارند. در تمام این اصطلاحات همواره یک مَثَل، منتهی مَثَل از جنبه سائر و مشهور بودن آن، به کار رفته و بلاغت‌نویسان در این اصطلاح‌ها به دنبال تعریف بلاغی خود مَثَل نبوده‌اند. اصطلاح «ضرب‌المثل» هم که به معنای مَثَل زدن یا مَثَل به کار بردن است، به مرور زمان به جای اصطلاح اصلی آن، یعنی مَثَل نشسته، و گرنه در اصل ما با دو چیز سروکار نداریم و اصطلاحات مزبور برای توصیف وضعیت به کار رفتن یک مَثَل در میان کلام‌اند نه تعیین تمایز ساخت خود مَثَل.

۲. دسته‌بندی انواع مَثَل ذیل فنون بیانی

چون اصلی‌ترین پایه علم «بیان» تشبیه است و دو فن اصلی دیگر این فن، یعنی کنایه و استعاره نیز زیرساخت تشبیهی دارند و هر سه این فنون با به وجود آمدن تشبیه، منتهی با تفاوت در کم و کیف آن، پدیدار می‌شوند، می‌توان با در نظر گرفتن زیرساخت تشبیهی مدخل‌های فرهنگ‌های امثال، به یک ارتباط روشن میان صورت‌های تشبیهی زبان خودکار با صورت‌های تشبیهی زبان ادبی رسید. در خصوص وجود زیرساخت تشبیهی در فنون تشبیه و استعاره بحثی نیست اما تشبیه موجود در کنایه به خاطر شباهتش با زیرساخت مجاز، ابهاماتی دارد. اصطلاح مجاز برابر حقیقت قرار دارد و هر کلمه‌ای که در ضد حقیقتش _حقیقتی که آن کلمه برای آن وضع شده_ به کار رود، مجاز است منتهی با این شرط که علاقه‌ای که ما بین کلمه مجاز و معنای واقعی‌اش وجود دارد، علاقه‌ای غیر از شباهت باشد؛ همانند:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۲۵)

کلمه «آسمان» به علاقه جزء و کل، مجاز از کل آفرینش است. اما در کنایه چنین چیزی مطرح نیست و لفظ کنایه بخشی از معنای ضمنی آن است؛ همانند:

توبه کردم که ... ساقی و کنون می‌گزم لب که چرا گوش به نادان کردم
(همان: ۲۱۷)

«لب‌گزیدن» کنایه از افسوس خوردن است و لفظ عبارت «لب‌گزیدن» نیز حین افسوس خوردن اتفاق می‌افتد و تشبیهی که میان مفهوم لفظ این کنایه با مفهوم ضمنی آن وجود دارد، در مورد آن قرار دارد و آنچه موجب شده تا «لب‌گزیدن» بتواند معنای افسوس خوردن را منتقل سازد، همین مورد است و تشبیه موجود در زیرساخت کنایه و آنچه از این تشبیه در این مقاله مد نظر قرار گرفته، همین وجود تشابه در مورد است.

حال که مشخص است زیرساخت تشبیهی معیاری روشن و قابل تشخیص است، با در نظر گرفتن این معیار می‌توان مدخل‌هایی را که در فرهنگ‌های امثال جمع‌آوری شده‌اند به دو دسته «تشبیهی» و «غیرتشبیهی» تقسیم کرد. مَثَل‌های تشبیهی نیز از سه نوع تشبیه، کنایه و

استعاره که هر سه زیرساخت تشبیهی دارند، خارج نیستند و دسته غیر تشبیهی نیز حکمت‌ها هستند که شامل آیات قرآنی، ابیات سائر و جملات اندرزی غیر تشبیهی است.

۲-۱. مَثَل با زیرساخت تشبیه ساده

ما در فنون تشبیه، کنایه و استعاره همیشه با یک تشبیه مواجه هستیم و تفاوت این سه فن نیز با ذکر یا عدم ذکر مشبّه یا مشبّه‌به تعیین می‌گردد. وجود زیرساخت تشبیهی در عبارت‌هایی که تحت عنوان مَثَل دسته‌بندی می‌شوند، بدین گونه است که حتماً مشبّه و مشبّه‌به‌ای در کار است. برای مثال در عبارت «آب رفته به جوی نیاید»، تشبیه بدین صورت است که مشبّه «امر یا حالتی است که فرصت جبران یا تقدیم مقتضیات آن گذشته» و مشبّه‌به نیز خود عبارت «آب رفته به جوی نیاید» است و وجه شبه نیز «گذشت زمان و زائل شدن فرصت» است. هرچند مشبّه در این عبارت ذکر نشده، اما مضرّب این عبارت، خود مشبّه آن است و ساختار تشبیه در حین به کار رفتن آن کاملاً رعایت شده است.

در میان مواردی که در فرهنگ‌های امثال مخصوصاً زبان عربی ضبط شده، مَثَل‌هایی وجود دارند که دقیقاً ساختار تشبیه را دارند. این مَثَل‌ها همان موارد با ساختار «أَفْعَلُ مِنْ» هستند که نه کنایه‌اند، نه استعاره. بلکه این موارد همگی تشبیه‌هایی هستند که تنها تشخّص تشبیهی ندارند. مقصود از نبود تشخّص، همان زودیاب بودن وجه شبه است؛ برای مثال در مصرع نخست بیت زیر:

ای جعد تو بر شکسته چون زلفت چون جعد و چو زلف عهد من مشکن

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۶۲۸)

جعد به زلف تشبیه شده اما وجه شبه به علت آشکار بودن هیچ تشخّصی ندارد. در صورتی که در مصرع دوم تشبیهی اتفاق افتاده که وجه شبه آن به علت دیریاب بودن تشخّص دارد و خواننده ماهیت تشبیه را به راحتی می‌پذیرد.

در مَثَل‌هایی که با ساختار «أَفْعَلُ مِنْ» همانند «أَبْصَرُ مِنْ غُرَابٍ» (المیدانی، ۱۹۷۳: ۱۱۵) یا «أَظْلَمُ مِنْ حَيَّةٍ» (همان: ۴۴۵) ذکر می‌شوند، همیشه یک تشبیه وجود دارد اما چون وجه شبه آن علنی و آشکار است، تشخّص تشبیه را پیدا نمی‌کنند. مسأله‌ای که در تمامی این موارد

وجود دارد و باعث می‌شود که با نام مَثَل دسته‌بندی شوند، «سائر بودن» آن‌هاست. چون عباراتی مثل «أَبْصَرُ مِنْ غُرَابٍ» و «أَظْلَمُ مِنْ حَيَّةٍ» سائر هستند و در میان مردم به کار می‌روند، فرهنگ‌نویسان آن‌ها را متمایز و با عنوان مَثَل دسته‌بندی می‌کنند.

از آنجا که در زبان عربی این نوع از مَثَل از مناجات و ادعیه نشئت می‌گیرد و هیچ‌یک از این ادعیه به زبان فارسی ترجمه نمی‌شوند و همواره به زبان عربی قرائت می‌گردند، مَثَل‌های با ساختار «أَفْعَلُ مِّنْ» در زبان فارسی رواجی نمی‌یابند اما نوع تشبیه آن‌ها در ادبیات فارسی و نیز در زبان خودکار رواج دارد و می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حاتم طائی تویی اندر سخا رستم دستان تویی اندر نبرد

نی که حاتم نیست با جود تو راد نی که رستم نیست در جنگ تو مرد

(رودکی، ۱۳۷۳: ۷۶)

ای به هنگام حلم صد احنف وی به هنگام حرب صد بیژن

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۶۲۵)

در موارد بالا چنانکه مشاهده می‌شود، تشبیهی در کار است و ممدوح به «احنف، بیژن، حاتم و رستم» تشبیه شده اما چون وجه‌شبهه در این تشبیه‌ها همان صفت است، کاربردی از تشبیه که در علم معانی بررسی می‌شود، بر جنبه بلاغی آن چربیده است. در زبان عام نیز می‌توان به مواردی همچون «مثل سگ واق واق می‌کنه» یا «مثل خرس خوابیده» اشاره کرد که یک جمله تشبیهی با ساختار تشبیه است و سائر نیز است.

۲-۲. مَثَل با زیرساخت تشبیه کنایه

در میان فنون بیان، «کنایه» نیز زیرساخت تشبیهی دارد. برای مثال زیرساخت کنایه «از آب گل‌آلود ماهی گرفتن» بدین صورت است که مشبه «سوءاستفاده کردن از آشفتگی و سردرگمی مردم و کسب امتیاز» است؛ مشبه‌به نیز خود عبارت «از آب گل‌آلود ماهی گرفتن» است و وجه شبه «آشفتگی و سردرگمی» است. عبارت «از آب گل‌آلود ماهی گرفتن» در نزد همگان یک کنایه تعریف شده است.

در کتاب‌های بلاغی، شرطی به تعریف کنایه افزوده‌اند؛ بدین صورت که کنایه چیزی است که معنای ظاهری آن دقیقاً از لفظ آن برداشت شود (رجایی، ۱۳۵۳: ۳۲۴). در کنایه «از آب گل آلود ماهی گرفتن» معنای ظاهری قابل برداشت است. اما آیا در جمله «آب رفته به جوی نیاید» که همیشه مثل نامیده می‌شود، معنای ظاهری قابل برداشت نیست؟ مفهوم جمله «آب رفته به جوی نیاید» یک واقعیت مسلّم است و می‌توان از این جمله، معنای ظاهری آن را هم برداشت کرد.

در فرهنگ‌های امثال، جدا از مواردی همچون: «بخیه بر روی کار افتادن» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۹۷) به معنای عیب نهانی کاری آشکار شدن و یا «پیاز هم داخل میوه‌ها شد» (شهری، ۱۳۷۹: ۱۹۲) به معنای چیزی یا کسی را در رسته‌ای نامناسب داخل کردن است. مواردی از قبیل: «گرگ را دوختن باید آموخت که او خود دریدن نیکو داند» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۰۱) یا «آب از سر چشمه گل آلود است» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۲۵) نیز وارد شده که همان ساخت کنایه را دارند و ساخت بلاغی کنایه کاملاً در این موارد مشهود است؛ بدین صورت که در جمله «گرگ را دوختن باید آموخت که او خود دریدن نیکو داند»، مشبه شخص ظالم و فرصت‌طلب است و مشبه به «گرگ» است. وجه شبه نیز ظلم و ستمگری یا غفلت از امور است. وجه ظاهری این جمله هم کاملاً صحیح و قابل برداشت است. در جمله «آب از سر چشمه گل آلود است» که برای توصیف وجود آشفستگی و مشکلی ریشه‌ای در امری به کار می‌رود، مشبه «امر یا کاری است که به مشکل برخورد» و مشبه به نیز «آب» است. وجه شبه هم «آشفستگی و تیرگی» است. در این جمله هم مانند کنایه بلاغی، وجه ظاهری کاملاً صحیح و قابل درک است.

بخش اعظمی از فرهنگ‌های امثال تشکیل یافته از جملات و عباراتی از این دست هستند و همگی با زیرساخت کنایه به‌طور کامل تطبیق می‌کنند و این زیرساخت در کنایه متعلق به علم بلاغت و نیز بسیاری از جملاتی که با عنوان مثل ضبط شده‌اند، مشهود است.

۲-۳. مثل با زیرساخت تشبیه استعاره

آن‌گونه که در تعریف مثل از منظر بلاغیون و فرهنگ‌نویسان گذشت، تقریباً همگی

گونه‌ای از مَثَل را تشخیص داده‌اند که در آن مضرب به مورد تشبیه می‌شود. تشبیه مضرب به مورد در علم بلاغت، در استعاره موجود است؛ برای مثال در بیت:

نرگشش عربده‌جوی و لیش افسوس‌کنان نیم‌شب دوش به بالین من آمد بنشست
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۰)

کلمه «نرگس» استعاره از چشم است و هیچ وجه‌شبهی هم ذکر نشده تا خواننده با استفاده از آن به مفهوم استعاری کلمه «نرگس» پی ببرد. غیر از حضور کلمه «لب» در مصرع که مفهوم ثانوی استعاره «نرگس» را به ذهن متبادر می‌کند، شاعران پیش از حافظ مکرر این کلمه را استعاره از چشم گرفته‌اند و زمانی که حافظ این استعاره را به کار می‌برد خوانندگان به راحتی متوجه مفهوم استعاری آن می‌شوند.

در فرهنگ‌های امثال، جملات و عباراتی نظیر: «شتر دیدی ندیدی» (شهری، ۱۳۷۹: ۳۹۰)، «همین آش است و همین کاسه»، «با همه بله با ما هم بله» (همان: ۱۲۷)، «گربه مرتضی علی» و «از این ستون به آن ستون فرج است» (همان: ۴۹) وجود دارند که در آن‌ها تنها تشبیه مضرب به مورد اتفاق می‌افتد و در تک‌تک واژه‌های خود هیچ مفهوم استعاری ندارند که بتواند مفهوم ثانوی آن‌ها را روشن کند. تنها به خاطر قراردادهایی که میان اهل زبان وجود دارد، این جملات در زمان به کار رفتن، مفهوم استعاری خود را القا می‌کنند و این شنونده ناآشنا با این قراردادهاست که نیاز به کسب معلومات برای یافتن مفاهیم ثانوی این جملات دارد. در جمله‌ای همانند: «از این ستون به آن ستون فرج است»، ما تشبیه ساده‌ای نداریم که دارای مشبه و مشبه‌به بارز باشد و خود جمله است که مفهوم استعاری دارد. زمانی که این مَثَل به کار می‌رود، هیچ ستونی در کار نیست و مشبه‌به مشخصی هم در کار نیست. تنها حال و شأن مخاطب است که به حال و شأن مخاطب اصلی این مَثَل در گذشته تشبیه می‌شود. دیگر این که ما دقیقاً نمی‌دانیم این مَثَل از کجا نشئت یافته، اما آنچه مهم است همان قراردادهای زبانی است که کمک می‌کنند تا این مَثَل به راحتی مفهوم ثانوی خود را منتقل سازد. یا در مَثَل «گربه مرتضی علی» که به افراد ابن‌الوقت و نان به نرخ روز خور اطلاق

می‌شود، تنها تشبیه مضرب به مورد اتفاق می‌افتد و در هیئت و ظاهر مشبّه و مشبّه‌به، جز حال و شأن دو طرف، چیزی برای تشبیه وجود ندارد.

این‌گونه جملات استعاری که در میان مردم سائر شده‌اند، در فرهنگ‌های امثال در اقلیت‌اند و بخش اعظمی از فرهنگ‌های امثال را جملائی با ساختار کنایه در بر گرفته‌اند. مواردی که در سطور بالا برای این نوع از مَثَل به‌عنوان شاهد ذکر شد، همگی متعلّق به زمان معاصرند و در بین مردم سائر هستند. اما مَثَل‌هایی نیز با همین ساختار وجود دارند که متعلّق به گذشته‌اند و دیگر کسی از اهالی زبان عام از مفهوم ثانوی آن‌ها بدون بهره گرفتن از متون تاریخی و ادبی آگاهی نمی‌تواند یافت. برای مثال، مَثَل «خدایا تو هم کریمی، اونم کریمه، منم کریمم» که در کتاب کوچه (شاملو، ۱۳۷۲: ۱۱۰۴) ذکر شده، برای درک مفهوم ثانوی آن نیاز به اطلاع یافتن از داستان‌ش دارد. با دانستن داستان این مَثَل، مشخص می‌شود که اگر این مَثَل رواج یابد احتمال این که نام هر سه طرف «کریم» باشد بسیار کم است و تنها تشبیه مضرب به مورد اتفاق می‌افتد. یا مَثَل «یخ فروش نیشابور» که داستان‌ش در لغت‌نامه دهخدا مذکور گردیده (دهخدا: ذیل یخ فروش نیشابور) و شاعرانی هم که این مَثَل را در شعر خود به کار برده‌اند، در شعرشان همان تشبیه مضرب به مورد، اتفاق افتاده است:

مَثَلت هست در سرای غرور همچو آن یخ فروش نیشابور

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۹)

حال من بنده در ممالک هست حال آن یخ فروش نیشابور

(انوری، ۱۳۳۷: ۲۳۸)

در زبان عربی، به خاطر این که از قدیم‌الایام سنت جمع‌آوری امثال وجود داشته، این‌گونه مَثَل‌ها بیشتر ضبط شده‌اند؛ همانند «مواعید عرقوب» (المیدانی، ۱۹۷۳: ۳۱۱)، «جزاء سنّار» (الثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۱۸)، «مرغزی و رازی» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۸)، «پیراهن عثمان کردن» (همان: ۱۹۹) و «جگر زلیخا» که در همه آن‌ها زمانی که به کار می‌روند، تنها تشبیه مضرب به مورد اتفاق می‌افتد.

ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که داستان‌هایی که در فرهنگ‌های امثال ضبط شده‌اند، بیشتر حول این گونه از مَثَل‌ها جریان دارند. به نظر می‌رسد علت به وجود آمدن این داستان‌ها برای توضیح مورد (منشأ) این مَثَل‌ها چنین باشد که چون این گونه از مَثَل‌ها در لفظ خود هیچ توضیح و اشاره‌ای برای معنای ثانوی خود ندارند و ذهن عموم مردم در توضیح چرایی مفهوم آن‌ها راه به جایی نمی‌برد، دست به اختراع و ترتیب داستان‌هایی می‌زنند که درصد حقیقت آن‌ها بسیار کم است. برای مثال در مورد «یخ فروش نیشابور» دهخدا سه داستان با کیفیاتی متفاوت ذکر کرده است. یا در داستانی که در مورد «مواعید عُرُقوب» در مجمع الامثال و ثمار القلوب ذکر شده، اختلافاتی وجود دارد و در مورد هیچ‌یک نمی‌توان مطمئن بود که چقدر به حقیقت نزدیک هستند.

۲-۴. حکمت‌ها

جدا از این سه گونه که شرحشان گذشت و هر سه زیرساخت تشبیهی دارند، دسته دیگری از مدخل‌های فرهنگ‌های امثال هستند که بخش اعظمی از این فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند و در عین حال از لحاظ معنی‌شناسی، زیرساخت تشبیهی از نوع تشبیه و کنایه و استعاره را ندارند. این‌ها عبارات و جملات سائری هستند که همیشه مفهوم پندآمیز دارند و مؤلفان فرهنگ‌های امثال آن‌ها را تنها به خاطر سائر بودن و این که مفهومی عبرت‌آموز در خود دارند، وارد فرهنگ‌های خود کرده‌اند. این جملات، گاهی اوقات، بیشتر از سه گونه قبلی در بین مردم به کار می‌روند و محل تکیه بهتر و بیشتری برای اهالی یک زبان هستند. برای مثال جملاتی نظیر: «حرف حق تلخ است» (شهری، ۱۳۷۹: ۳۶۰) یا «عجله کار شیطان است» در میان اهالی زبان مکرر به کار می‌روند و چنانکه مشاهده می‌شود، هیچ زیرساخت تشبیهی ندارند. جملات دیگری هم هستند همانند: «از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۲۵)، «جاده دزد زده تا چهل روز ایمن است» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۷۴)، «الْحَرْبُ غَشُومٌ» (ابن‌سلام، ۱۹۸۰: ۲۵۹) و «الْحَرْبُ خُدَعَةٌ» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴۱) که شبیه مَثَل‌های کنایی هستند، اما با دقت در ساختار آن‌ها مشخص می‌شود که زیرساخت تشبیهی ندارند.

این موارد تنها در زبان عام نیست و در زبان ادبی نیز ابیاتی وجود دارند که به خاطر فصاحت لفظ و عذوبت معنای خود، سائر شده‌اند و در فرهنگ‌ها به عنوان مَثَل ذکر می‌شوند. این موارد در درون خود زیرساخت تشبیهی ندارند و علت سائر شدن آن‌ها تنها همان پندآمیز بودن و فصاحت آن‌هاست؛ مانند ابیات زیر:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر
(فرخی، ۱۳۴۹: ۶۶)

با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
(حافظ، ۱۳۹۰: ۸۵)

هر گه که دل به عشق دهی، خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
(همان: ۵۰)

علت حضور این موارد در فرهنگ‌های امثال و درآمیخته شدن آن‌ها با مواردی که زیرساخت تشبیهی دارند، چیزی جز این نمی‌تواند باشد که مؤلفان فرهنگ‌های امثال عزم و همت خود را بر ضبط همه مدخل‌ها صرف نموده و توجهی به تقسیم‌بندی مدخل‌های خود نداشته‌اند. البته گفتنی است که این مسأله چیزی از اهمیت و ارزش کتاب‌های امثال و حکم و مجمع الامثال و سایر فرهنگ‌های امثال نمی‌کاهد و ارزش زبانی و فرهنگی این کتاب‌ها به‌جای خود است.

نتیجه

مرزبندی و تعاریف پدیده‌ای به نام مَثَل از دیرباز مورد توجه بلاغت و فرهنگ‌نویسان بوده و همواره از دو منظر بدان نگریسته‌اند. با مرور تعاریف گذشتگان از «مَثَل»، مشخص می‌شود که بلاغت‌نویسان بیشتر وجود جنبه تشبیهی را در مَثَل مد نظر قرار می‌دهند و فرهنگ‌نویسان نیز داشتن معنای ضمنی و سائر بودن را. خود کلمه مَثَل نیز بر عبارتی دلالت می‌کند که میان مردم سائر است و هنگامی که به کار می‌رود، فارغ از وجود معنای ضمنی در آن، حالی را به حالی تشبیه می‌کند. از سوی دیگر سه فن مهم علم بیان دارای زیرساخت تشبیهی‌اند و زیرساخت تشبیهی کنایه نیز در تشبیه مورد آن به منشأ آن قرار دارد و در نهایت، آنچه کنایه واقع می‌شود، حال و شأن کسی یا چیزی را به حال و شأن کسی یا چیزی دیگر تشبیه می‌کند و از این بابت، تفاوت کنایه با استعاره در ساخت بلاغی آن‌ها و نیز شرطی است که بلاغت‌نویسان، بدین صورت که مفهوم لفظی کنایه باید جزئی از معنای ضمنی آن باشد، قرار دارد. با این حساب، با در نظر گرفتن زیرساخت تشبیهی اصطلاحی به نام «مَثَل»، مشخص شد که این اصطلاحات در چهار دسته «مَثَل تشبیهی» مثل: «أظلم من حیة»، «مَثَل کنایی» مانند: «آب از سر چشمه گل آلود است»، «مَثَل استعاری» مثل: «شتر دیدی ندیدی» و «مَثَل حکمی» مثل: «از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند»، تقسیم می‌شوند. بخش اعظمی از مدخل‌های فرهنگ‌های امثال را، مدخل‌هایی با زیرساخت تشبیه کنایه تشکیل می‌دهند و این دسته از مدخل‌ها میان مردم رایج‌تر و پرکاربردترند. اکثر داستان‌هایی هم که برای مَثَل‌ها پدید آمده، بیشتر حول مدخل‌هایی است که زیرساخت تشبیه استعاره دارند و علت این امر نیز چنین است که یک طرف تشبیه در این مدخل‌ها محذوف است و مردم برای حفظ کاربرد این امثال و درک مفهومشان نیاز به داستانی دارند تا بتوانند مشبه‌ای را که پشت این مَثَل‌های با ساخت استعاره وجود دارد، درک و حفظ کنند.

تعارض منافع: طبق گفته نویسدگان، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

منابع و مأخذ

- ارسطو. (۱۳۷۱). **رتوریک (فن خطابه)**. ترجمه پرخیده ملکی. تهران: اقبال.
- انوری، اوحدالدین محمد. (۱۳۳۷). **دیوان اشعار**. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بهمنیار، احمد. (۱۳۸۱). **داستان‌نامه بهمنیاری**. به کوشش فریدون بهمنیار. تهران: دانشگاه تهران.
- پروین گنابادی، محمد. (۱۳۵۶). **گزینه مقاله‌ها**. تهران: کتاب‌های جیبی.
- الثعالبی، عبدالملک بن محمد. (۲۰۰۳). **ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب**. حقه محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: مکتبه العصریه.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۰). **دیوان اشعار**. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.
- حسینی نیشابوری، محمود. (۱۳۸۴). **بدایع الصنایع**. به کوشش رحیم مسلمانیان قبادیانی و ناصر رحیمی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). **امثال و حکم**. تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۷). «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل». **پژوهش زبان و ادبیات فارسی**. شماره ۱۰. صص: ۱۳۳-۱۰۹.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۵۳). **معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع**. شیراز: دانشگاه شیراز.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر. (۱۳۷۳). **دیوان اشعار**. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: نگاه.
- زلهایم، رودلف. (۱۳۸۱). **امثال کهن عربی**. ترجمه احمد شفیع‌ها. تهران: نشر دانشگاهی.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر. (۱۹۹۸). **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. حقه الشیخ عادل احمد عبدالوجود و الشیخ علی محمد معوض. ریاض: مکتبه العبیکان.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). **حدیقه الحقیقه**. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان. (۱۹۸۶). **المزهر فی علوم اللغة و انواعها**. حقه محمد احمد جاد المولی بک، محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی. جلد ۱. بیروت: مکتبه العصریه.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۲). **کتاب کوچک**. با همکاری آیدا سرکیسیان. تهران: مازیار.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). **بیان**. تهران: فردوس.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). **بیان**؛ ویراست چهارم. تهران: میترا.
- شهری، جعفر. (۱۳۷۹). **قند و نمک** (ضرب‌المثل‌های تهرانی به زبان محاوره). تهران: معین.
- عتیق، عبدالعزیز. (۱۹۸۵). **علم البیان**. بیروت: دارالنهضة العربية.
- العسکری، ابوهلال. (۱۹۸۸). **جمهرة الأمثال**. حَقَّقه احمد عبدالسلام و ابوهاجر محمد سعید بسیونی زغلولی. بیروت: دارالفکر.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (۱۳۴۹). **دیوان اشعار**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- قطامش، عبدالمجید. (۱۹۸۸). **الامثال العربية دراسة تاريخية تحليلية**. سوریه: دارالفکر.
- قیروانی، ابن‌رشیق. (۱۹۹۵). **العمدة في محاسن الشعر و آدابه**. حَقَّقه محمد محی‌الدین عبدالحمید. مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). **دیوان اشعار**. به تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
- معین، محمد. (۱۳۷۷). **ترجمة احوال دهخدا** (ضمیمه مقدمه لغت‌نامه دهخدا). چاپ دوم از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- الميدانی، ابوالفضل احمد بن محمد. (۱۹۷۳). **مجمع الأمثال**. حَقَّقه محمد محی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالجيل.
- نفیسی، علی‌اکبر. (۱۳۵۵). **ناظم الاطبا** (فرهنگ نفیسی). تهران: خیام.
- وطواط، رشیدالدین محمد. (۱۳۶۲). **حدائق السحر في دقائق الشعر**. به کوشش عباس اقبال. تهران: طهوری و سنایی.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). **یادداشت‌های جلال‌الدین همایی درباره معانی و بیان**. به کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: هما.
- یعقوب، امیل بدیع. (۱۹۹۵). **موسوعة امثال العرب**. بیروت: دارالجيل.
- الیوسی، ابوعلی حسن بن مسعود. (۱۹۸۱). **زهر الأکم في الأمثال والحکم**. حَقَّقه محمد حجی و محمد الأخضر. مغرب: دار الثقافة.

References

- Al'askari, A. (1988). Jamharat-ol- Amsal. Tashih-e Ahmad 'Abdolsalam & Abo Hajar Mohammad Sa'id Basiyooni Zaghlooli. Beyroot: Dar ol-Fekr.

- Almaydani, A. (1973). *Majma'ol Amsal*. Tashih-e Mohammad Mohyioddin 'Abdolhamid. Beyroot: Daroljil.
- Alsa'alabi, 'A. (2003). *Samar ol-gholoob fel Mozaf val-mansoob*. Tashih-e Mohammad Abolfazl Ibrahim. Beyroot: Maktabat-ol- 'Asriyya .
- Alyoosi, A. (1981). *Zahr-olakam fel-Amsal-e val-hekam*. Tashih-e Mohammad Hajji & Mohammad ol-Akhzar. Maghreb: Dar ol-seghafa.
- Anvari, A. (1958). *Divan-e Ash'ar*. Tashih-e Mohammad Taghi modarres Razavi. Tehran: Bongah-e Tarjome va Nashr-e kitab.
- Arastoo. (1992). *Rhetoric*. Tarjome-ye Parkhide Maleki. Tehran: Ighbal.
- Atigh, 'A. (1985). *'Elm-ol-bayan*. Beyroot: Dar ol-Nahzat-ol 'Arabiyya.
- Bahmanyar, A. (2002). *DastanName-ye Bahmanyari*. Be kooshesh-e Fereydoon Bahmanyar. Tehran: Daneshgah-e Tehran.
- Dekhoda, 'A. (1984). *Amsal-o Hekam*. Tehran: Amirkabir.
- Dekhoda, 'A. (1998). *Loghatname*. 2th Edition. Tehran: Daneshgah-e Tehran.
- Farrokhi Sistani, A. (1970). *Divan-e Ash'ar*. Tashih-e Mohammad Dabirsiyaghi. Tehran: zavvar.
- Ghirvani, I. (1995). *Al-Omda fi Mahasen-ol-she'r va Adabah*. Tashih-e Mohammad Mohyioddin 'Abdolhamid. Mesr: Maktabat-ol-Tejariyat-ol Kobra.
- Hafez, Sh. (2011). *Divan-e Ash'ar*. Tashih-e Mohammad Qazvini & ghasem ghani. Tehran: Zavvar.
- Homayi, J. (1995). *Yaddasht-haye Jalaloddin Homayi Darbareye Ma'ani va Bayan*. Be kooshesh-e Mahdokht Banoo Homayi. Tehran: Homa.
- Hoseini Neyshaboori, M. (2005). *Badaye'ol-Sanaye'e*. Be kooshesh-e Rahim Mosalmaniyan Ghobadiyani & Naser Rahimi. Tehran: Bonyad-e Moghoofat-e Dr. Mahmood Afshar.
- Masood Sa'd Salman. (1985). *Divan-e Ash'ar*. Tashih-e Mahdi Nooriyan. Esfahan: Kamal.
- Mo'in, M. (1998). *Tarjome-ye Ahval-e Dekhoda (Zamime-ye maghaddame-ye loghatname-ye Dekhoda)*. Tehran: Daneshgah-e Tehran.
- Nafisi, 'A.A. (1976). *Nazem-ol-Atebba (Farhang-e Nafisi)*. Tehran: Khayyam.
- Parvin Gonabadi, M. (1977). *Gozine-ye Maghaleha*. Tehran: kitab-haye jibi.
- Qetamesh, 'A. (1988). *Al-Amsal ol-'Arabiyya Derasat-an Tarikhat-an Tahliliyah*. Soriyye: Dar ol-Fekr.
- Rajayi, M. (1974). *Ma'alem-ol-balaghah dar 'Elm-e Ma'ani va Bayan va Badi'e*. Shiraz: Daneshgah-e Shiraz.
- Roodaki, A. (1994). *Divan-e Ash'ar*. Tashih-e Sa'id Nafisi. Tehran: Nagah.

- Sanayi, A. (1980). Hadighat-ol Haghhighah. Tashih-e Mohammad Taghi Modarres Razavi. Tehran: Daneshgah-e Tehran.
- Shahri, J. (2000). Ghand va Namak (Zarbolmasal-haye Tehrani be zaban-e Mohavere). Tehran: Mo'in.
- Shamisa, S. (1992). Bayan. Tehran: Ferdows.
- Shamisa, S. (2011). Bayan. 4th Edieion Tehran: Mitra.
- Shamloo, A. (1993). Ketab-e Kooche. Ba Hamkariye Ayda Sarkisiyan. Tehran: Maziyar.
- Siyooti, J. (1986). Al-Mozhero fi 'Oloom-el-loghat va Anva'eha. Tashih-e Mohammad Ahmad Jad-ol-mola Bek, Mohammad Abolfazl Ibrahim & 'Ali Mohammad ol-Bajavi. Beyroot: Maktabat-ol- 'Asriyya.
- Vatvat, R. (1983). Hadaegh-ol-sehr fi Daghayegh-ol-she'r. Be kooshesh-e 'Abbas eghbal. Tehran: Tohoori va Sanayi.
- Ya'ghoob, E. (1995). Mosoo'aye Amsal ol-'Arab. Beyroot: Daroljil.
- Zamakhshari, J. (1998). Al-kashshaf an Haghayegh-e Ghavamez-ol Tanzil. Tashih-e Sheikh 'Adel Ahmad 'Abdolmowjood & Sheikh 'Ali Mohammad Mo'awwaz. Riyaz: Maktabatol 'Obeikan.
- Zelhaim, R. (2002). Amsal-e kohan-e 'Arabi. Tarjome-ye Ahmad Shafi'iha. Tehran: nashr-e Daneshgahi.
- Zolfaghari, H. (2008). Tafavot-e kenaye ba zarb-ol- masal. Pazhoohesh-haye Zaban va Adabiyyat-e Farsi. No. 10. Pp. 109-133.